

از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بیاموزیم



مازیار رازی

بحران عمیق اقتصادی و سیاسی و انشقاق در درون هیئت حاکم، وخیم‌تر شدن وضعیت توده‌های مردم و سازماندهی و تداوم مبارزات کارگری علیه نظام سرمایه‌داری، پیش شرط‌های عینی برای دوره‌ی اعتلای انقلابی است. این پیش شرط‌های در وضعیت کنونی ایران همه صادق‌اند. آنچه کمبود آن احساس می‌شود پیش شرط ذهنی (یا رهبری جنبش کارگری است). چنانچه این عامل ذهنی تحقق یابد؛ انقلاب اجتماعی علیه نظام سرمایه‌داری می‌تواند در دستور کار پیشروان کارگری قرار گیرد. از اینرو بررسی یکی از عظیم‌ترین انقلابات جهان (انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) و درس‌گیری از آن برای فعالان کارگری و جوانان انقلابی ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در فوریه‌ی ۱۹۱۷ حکومت مطلقه‌ی تزاری از یکسو به زیر ضربات شورش‌های قحطی‌زدگان و فقرا و از سوی دیگر زیر ضربات سربازان و از هم‌پاشیدگی ارتش قرار گرفت. می‌توان بیان داشت که شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ناشی از ناتوانی کارگران در برقرار کردن پیوندی بین جنبش کارگری و جنبش دهقانی بود. برقراری این پیوند در سال ۱۹۱۷ برای تزاریزم بسیار مهلک و حیاتی بود.

در وقایع انقلاب فوریه ۱۹۱۷، طبقه‌ی کارگر نقشی اساسی ایفا کرد. اما به علت فقدان یک رهبری انقلابی؛ ناکام ماند و به پیروزی دست نیافت. قدرت اجرائی که از تزاریزم گرفته شده بود، در دست حکومت موقت که ائتلافی بود از احزاب بورژوازی نظیر کادت‌ها (دموکرات‌های طرف‌دار قانون اساسی) و گروه‌های میانه‌رو در جنبش کارگری (منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها) قرار داده شده بود.

با وصف این، جنبش توده‌ای آن چنان پرتوان و نیرومند بود که نهادهای تشکیلاتی خود را به همراه داشت، یعنی شوراها (سوویت) نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که به وسیله‌ی گارد سرخ مسلح حمایت می‌شدند. بدین ترتیب از فوریه ۱۹۱۷ روسیه تحت رژیم قدرت دوگانه بالفعل قرار داشت. حکومت موقت که بر دستگاه دولت بورژوائی در حال تلاشی استوار بود. با شبکه‌ی شوراها که در حال ساختن و برقرار کردن قدرت دولت کارگری بود، مواجه گردید.

بدین ترتیب، پیش بینی لئون تروتسکی در پایان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، مبنی بر این که انقلاب آینده روسیه شاهد شگفتن هزاران شورا خواهد بود، به حقیقت پیوست. مارکسیست های انقلابی در روسیه و در کشورهای دیگر چاره ای جز بررسی مجدد تحلیل های خود از ماهیت اجتماعی انقلاب در حال پیشرفت روسیه نداشتند.

مارکسیست های انقلابی، از همان ابتدا چنین می پنداشتند که انقلاب روسیه یک **انقلاب بورژوائی** خواهد بود. از این رو، با توجه به عقب افتادگی روسیه، تکالیف اساسی این انقلاب، مشابه تکالیف انقلابات کبیر بورژوا-دموکراتیک در سده های هیجدهم و نوزدهم، **تکالیف بورژوا دموکراتیک** ارزیابی شد. یعنی: سرنگونی حکومت مطلقه، کسب آزادی های دموکراتیک و قانون اساسی، آزادی دهقانان از قیود شبه فئودالی؛ آزادی ملیت های تحت ستم؛ و ایجاد بازار متمرکز ملی جهت تضمین رشد سریع سرمایه داری صنعتی، که خود برای تدارک **انقلاب سوسیالیستی آتی** ضروری است. نتیجه این ارزیابی، استراتژی ای بود که بر پایه ی اتحاد بین بورژوازی لیبرال و جنبش کارگری استوار بود، که در آن جنبش کارگری باید به مبارزه جهت خواست های آتی طبقه قناعت می کرد (هشت ساعت کار در روز، آزادی تشکیلات و اعتصاب و غیره)، و در عین حال بورژوازی را برای اجرای هر چه بنیادی تر تکالیف انقلاب «خود» (انقلاب بورژوا دموکراتیک) تحت فشار قرار می داد.

این استراتژی توسط لنین در سال ۱۹۰۵ مردود شناخته شده بود. او به تحلیلی که مارکس از طرز برخورد بورژوازی، پس از انقلاب ۱۸۴۸ انجام داده بود، اشاره کرد: به زعم مارکس در سال ۱۸۴۸ به مجرد آن که پرولتاریا در صحنه ی سیاست پدیدار گردید، بورژوازی از بیم قدرت کارگران به اردوی ضدانقلاب پیوست. لنین تحلیل سنتی مارکسیست های روسیه از تکالیف انقلاب روسیه را تغییری نداد. لیکن با توجه به خصلت آشکارا ضدانقلابی بورژوازی به این نتیجه رسیده بود که تحقق این تکالیف از طریق اتحاد ما بین بورژوازی و پرولتاریا **امکان پذیر نیست**، و به همین خاطر اندیشه اتحاد ما بین پرولتاریا و دهقانان را جایگزین آن نمود.

اما «دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان»، به تصور لنین، بر پایه ی اقتصاد سرمایه داری استوار بود و در زمینه ی کلی، دولتی که هم چنان بورژوا باقی خواهد ماند.

در خلال سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ لئون تروتسکی به ضعف این بینش اشاره کرده بود یعنی: عدم توانایی تاریخی دهقانان در تشکیل یک **نیروی سیاسی مستقل** (لنین این نکته را پس از ۱۹۱۷ اذعان کرد). در سراسر تاریخ معاصر، دهقانان، در تحلیل نهایی، همواره از رهبری بورژوازی و یا رهبری پرولتاریائی دنباله روی کرده اند. با لغزش اجباری بورژوازی به اردوی ضدانقلاب، سرنوشت انقلاب بستگی دارد به توانایی پرولتاریا در کسب سیطره ی سیاسی بر جنبش دهقانان و برقراری اتحاد ما بین کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا. به عبارت دیگر: انقلاب روسیه تنها در صورتی می توانست پیروز شود و وظایف انقلابی خود را تحقق بخشد که پرولتاریا، با برخورداری از پشتیبانی دهقانان فقیر، قدرت سیاسی را تسخیر کرده و دولت کارگری را مستقر می نمود.

بدین ترتیب نظریه **انقلاب مداوم** اعلام می کند که از آن جایی که در عصر امپریالیزم، بورژوازی به اصطلاح "ملی" یا "لیبرال" یا "بومی"، در کشورهای عقب افتاده توسط حلقه های بسیاری به امپریالیزم خارجی و طبقات حاکم سنتی وابسته است، بنابر این وظایف تاریخی انقلاب بورژوا-دموکراتیک (که شامل انقلاب ارضی، استقلال ملی، کسب آزادی های دموکراتیک و اتحاد کشور به منظور رشد صنایع می شود) از طریق استقرار **دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا**، با پشتیبانی دهقانان فقیر، تحقق پذیر است. مسیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، پیش بینی تروتسکی در سال ۱۹۰۶ را کاملاً تایید کرد (هم چنین مسیر کلیه ی انقلاباتی که در کشورهای عقب افتاده تا کنون روی داده اند).

لنین در مراجعت به روسیه، به فوریت، این امکانات عظیم انقلابی را دریافت. با **ترهای آوریل**، لنین جهت گیری حزب بلشویک را در راستای **نظریه انقلاب مداوم** تکامل داد. بلشویک ها می بایست برای کسب قدرت توسط شوراها و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه می کردند. اگر چه این موضع ابتدا از طرف رهبران قدیمی بلشویک (منجمله استالین، کامنف و مولوتف) که به فرمول های سال ۱۹۰۵ لنین چسبیده بودند، با مقاومت روبرو شد، لیکن به زودی توسط **کل حزب** تأیید گردید. و این عمدتاً به علت فشار کارگران پیشتاز بلشویک بود. کسانی که حتی قبل از پرداختن آگاهانه این جهت گیری توسط لنین، به طور غریزی آن را اتخاذ کرده بودند. در نتیجه، در این مقطع که دیگر اختلافی میان آنان بر سر ماهیت

انقلاب آتی نبود، پیروان تروتسکی با بلشویک ها که برای کسب اکثریت در میان کارگران دست به کار شده بودند، متحد شدند.

به دنبال زد و خوردهای گوناگون (قیام نابهنگام ژوئیه، کودتای ضدانقلابی و ناموفق کورنیلیف در اوت)، از سپتامبر ۱۹۱۷ به بعد بلشویک ها این اکثریت را در شوراهای شهرهای بزرگ به دست آوردند. از آن هنگام به بعد، مبارزه برای تسخیر قدرت در دستور کار قرار گرفت. در اکتبر (طبق تقویم غربی، نوامبر)، تحت رهبری کمیته نظامی انقلابی پتروگراد که توسط تروتسکی رهبری می شد و وابسته بود به شورای پتروگراد، این مسأله تحقق یافت.

این شورا از پیش موفق به جلب وفاداری تقریباً تمام پادگان های مستقر در پایتخت قدیمی تزار شده بود، این ها از اطاعت ستاد کل ارتش بورژوا سر باز زدند. بدین ترتیب قیام که مصادف بود با برگزاری دومین کنگره ی سراسری شوراهای روسیه، با کمی خونریزی صورت گرفت. دستگاه دولتی کهن و حکومت موقت سقوط کرد. دومین کنگره ی شوراها با اکثریت عظیمی به کسب قدرت توسط شوراهای کارگران و دهقانان رأی داد. برای اولین بار در قلمرو کشوری وسیع، دولتی مطابق با الگوی کمون پاریس مستقر شده بود- یعنی یک دولت کارگری.

تروتسکی، در نظریه ی انقلاب مداوم، پیش بینی کرده بود که پرولتاریا پس از تصرف قدرت نمی تواند تنها به اجرای تکالیف تاریخی انقلاب بورژوا-دموکراتیک اکتفا نماید، بلکه می بایست به تصرف کارخانه ها و ریشه کن کردن استثمار سرمایه داری پرداخته، ساختن جامعه سوسیالیستی را آغاز کند. این دقیقاً آن چیزی بود که پس از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه به وقوع پیوست. پس از تسخیر قدرت پرولتاری، انقلاب به طور لاینقطع و بدون طی مراحل، از اجرای وظایف بورژوا-دموکراتیک به تحقق دادن تکالیف پرولتاریایی-سوسیالیستی، "گسترش" می یابد (یا به طور همگام این تکالیف انجام می گیرد).

برنامه ی حکومتی که در پایان دومین کنگره شوراها به قدرت رسید، از نقطه نظر وظایف آن، به برقراری کنترل و نظارت کارگران بر تولید خلاصه می شد. مبرم ترین وظایفی که برای انقلاب اکتبر در نظر گرفته شده بود، عبارت بودند از: برقراری مجدد صلح، تقسیم زمین بین دهقانان، حل مسأله ی ملی، و استقرار قدرت واقعی شوراها در سراسر روسیه.

اما بورژوازی ناگزیر از خرابکاری در اعمال سیاست نوین بود. اکنون که کارگران به قدرت خودآگاهی یافته بودند، دیگر نه استثمار سرمایه داران و نه خراب کاری آن ها را تحمل می کردند. بدین ترتیب از استقرار کنترل کارگران تا ملی کردن بانک ها، کارخانه های بزرگ، و سیستم حمل و نقل فاصله کمی بود. به زودی، کلیه ی وسایل تولیدی به غیر از وسایل تولیدی دهقانان و مالکین خصوصی کوچک، در دست مردم قرار گرفت.

مسلم است که سازمان دهی اقتصادی بر مبنای مالکیت عمومی وسایل تولید در کشور عقب افتاده ای که سرمایه داری در آن وظیفه ایجاد پایه های مادی سوسیالیسم را بسیار ناتمام گذارده است، با مشکلات عدیده ای روبرو خواهد شد. بلشویک ها به خوبی از این مسأله آگاه بودند. اما آن ها معتقد بودند که دوره ی انزوای آن ها طولانی نخواهد بود. انقلاب پرولتاریایی مطمئناً در بسیاری از کشورهای صنعتی پیشرفته به وقوع خواهد پیوست، به خصوص در آلمان. ادغام انقلاب روسیه، انقلاب آلمان و انقلاب ایتالیا می توانست پایه ی مادی-مستحکمی برای جامعه ی بدون طبقه به وجود آورد.

تاریخ نشان داد که امیدها بی اساس نبودند. انقلاب در آلمان شروع شد. ایتالیا در سال های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ به شرایطی مشابه نزدیک شد. انقلاب روسیه به منزله ی الگو برای انقلابات سوسیالیستی جهان نقشی کلیدی ایفا کرد. سوسیال دموکرات های روسیه و اروپا، - کسانی که بعدها اعلام کردند که "رویاهای" لنین و تروتسکی در مورد انقلاب جهانی، پایه و اساسی در واقعیت نداشته، انقلاب روسیه را از ابتدا محکوم به انزوا و شکست اعلام کرده، و آغاز انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب افتاده تخلی دانستند. اما آنان فراموش می کردند که شکست طغیان های انقلابی در اروپای مرکزی به سختی می توانست ناشی از فقدان مبارزات و استحکام انقلابی توده ها باشد. بلکه این شکست ها عمدتاً از نقش ضدانقلابی که رهبران سوسیال دموکراسی بین الملل، سرچشمه گرفت.

در این رابطه، لنین و تروتسکی و رفقای آن‌ها، در رهبری و هدایت تسخیر قدرت توسط پرولتاریا در اولین کشور جهان، به تنها اقدامی دست زدند که مارکسیست‌های انقلابی می‌توانستند به آن‌ها مبادرت ورزند، یعنی مبادرت به تغییر توازن نیروها را به سود طبقه‌ی کارگر.

برای جوانان انقلابی ایران که در راه تدارک انقلاب آتی گام برداشته؛ درس‌گیری از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار ضروری است. نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان (با وجود پیامدهای منفی آن در دوره استالین)؛ یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای جنبش کارگری در سطح جهانی است. انقلاب اکتبر در عمل نشان داد که تنها با اتکا به نهادهای خود کارگران و رعایت دموکراسی درونی است که سازمان دهی انقلاب عملی است. هیچ نهاد دیگری به غیر از شوراهای کارگری قادر به تحقق دادن انقلاب روسیه نمی‌توانست باشد. سازمان دهی انقلاب با شورش‌های کور و جنگ چریکی و جنجال‌ها و ژست‌های روشن‌فکرانه خرده‌بورژوازی؛ متفاوت است. سازمان دهی انقلاب یک هنر است. از دیدگاه مارکسیست‌های انقلابی، انقلاب مبارزه‌ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب‌ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام‌هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقننه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می‌باشد. و بالاخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران و پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و ارتش است. تا زمانی که کل این دستگاه دولتی از میان برداشته نشود؛ هیچ‌یک از تکالیف جامعه حل نخواهد شد. تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (و پیشتر تجربه کمون پاریس ۱۸۷۱)، صحت نظریه کارل مارکس را به اثبات رساند. نظریه‌ای که به‌طور مشخص از سال ۱۸۵۰ ادعا داشت که بورژوازی قابل اصلاح نیست و خصلت انقلابی خود را از دست داده است. نظریه‌ی که بارها در تاریخ صحتش نشان داده شده است.

در ایران نیز، برای چندمین بار، پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نشان داده شد که «اصلاحات» توسط نمایندگان سرمایه‌داری (حتی با ماهیتی به ظاهر "دمکراتیک") امکان‌پذیر نیست. تنها مبارزه در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری متکی بر دست‌های پر توان کارگران صنعتی ایران و متحدانشان، برای ایجاد یک حکومت دمکراتیک کارگری، می‌تواند مسایل جامعه به شکل ریشه‌ای را حل کند.

این یکی از مهم‌ترین درس‌های اساسی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است.

۷ نوامبر ۲۰۱۰ مترادف با ۱۶ آبان ۱۳۸۹